



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# دگر دیسی ارزش یا قیمت نیروی کار به کار مزد

فصل هفدهم کاپیتال، جلد نخست

## کارل مارکس

ترجمه‌ی: کمال خسروی



دی ۱۳۹۹

در پوسته‌ی بیرونی جامعه‌ی بورژوازی، مزد کارگر به‌مثابه قیمت کار پدیدار می‌شود، همانا پرداخت مقدار معینی پول برای مقدار معینی کار. در این‌جا از ارزش کار سخن می‌گویند و بیان پولی این ارزش را قیمت طبیعی یا ضروری‌اش می‌نامند. از سوی دیگر از قیمت‌های بازار کار صحبت می‌کنند، یعنی قیمت‌هایی که بالاتر یا پائین‌تر از قیمت ضروری‌اش هستند، یا حول این قیمت ضروری نوسان دارند.

اما ارزش یک کالا چیست؟ شکل عینی (gegenständlich) کار اجتماعی صرف‌شده در تولید آن. مقدار ارزش کالا را به چه وسیله و طریقی اندازه می‌گیریم؟ به‌وسیله و از طریق کاری که در آن گنجیده است. با این حساب، ارزش یک روزانه کار مثلاً ۱۲ ساعته چطور تعیین می‌شود؟ به‌وسیله و از طریق ۱۲ ساعتی که در یک روزانه کار ۱۲ ساعته گنجیده است؛ یک همان‌گویی سخیف و بی‌مزه.<sup>[21]</sup>

کار برای این که در بازار فروخته شود، می‌بایست پیش از آن که فروخته شود، به‌هر حال وجود داشته باشد. اگر کارگر می‌توانست به کارش وجودی مستقل و قائم به‌ذات بدهد، در آن صورت دیگر کالا می‌فروخت، نه کار.<sup>[22]</sup>

صرف‌نظر از این تناقض‌ها، مبادله‌ی مستقیم پول، یعنی کار شیئی‌یافته، با کار زنده، قانون ارزش را که اتفاقاً تازه بر شالوده‌ی تولید سرمایه‌دارانه گسترش و پوییش آزادانه‌ای یافته است، یا اساساً خود تولید سرمایه‌دارانه را، که دقیقاً بر کار مزدی استوار است، ملغا می‌کند. فرض کنیم ارزش روزانه کار ۱۲ ساعته در قالب یا به‌زبان پول، ۶ شلینگ است؛ یا، چیزهای هم‌ارز با هم مبادله می‌شوند، در این صورت کارگر برای ۱۲ ساعت کار ۶ شلینگ دریافت می‌کند. در این حالت قیمت کارش با قیمت محصولش برابر است.

---

<sup>[21]</sup> آقای ریکاردو با هوشیاری کافی از مشکلی پرهیز می‌کند که در نگاه نخست هم‌چون نقطه‌ی مقابل دیدگاه او پدیدار می‌شود، همانا این که، ارزش به مقدار کاری وابسته است که در تولید صرف شده است. اگر بخواهیم به این اصل با پای قرصی وفادار باشیم، چنین نتیجه می‌شود که ارزش کار به مقدار کاری وابسته است که در تولید آن صرف شده است؛ سخنی که آشکارا پوچ و یاوه است. بنابراین، ریکاردو با چرخشی ماهرانه، ارزش کار را به مقدار کاری وابسته می‌کند که برای تولید مزد لازم است؛ یا اگر بخواهیم با کلمات خود او سخن بگوییم، او مدعی است که ارزش کار را باید بنا به مقدار کاری که برای تولید مزد لازم است، سنجید. مقصود او مقدار کاری است که برای تولید پول یا کالاهایی که به کارگر پرداخت می‌شود، ضرورت دارد. این دقیقاً مانند آن است که بگوییم ارزش پارچه نه به مقدار کاری که صرف تولید آن شده، بلکه به مقدار کاری سنجیده می‌شود که صرف تولید نقره‌ای شده که پارچه با آن مبادله می‌شود. (اس. بیلی)، «رساله‌ی انتقادی درباره‌ی سرشت ... ارزش»، صص. ۵۱ - ۵۰.

<sup>[22]</sup> «وقتی شما کار را یک کالا می‌نامید، باید توجه داشته باشید که این مستقیماً کالایی نیست که پیشاپیش به قصد مبادله تولید شده و بعداً به بازار آورده شده باشد تا با کالاهای دیگری که هم‌زمان در بازارند به تناسب معینی معاوضه شود؛ کار دقیقاً در آن لحظه‌ای آفریده می‌شود که به بازار آورده می‌شود، به عبارت دقیق‌تر، به بازار آورده می‌شود، پیش از آن که آفریده شده‌باشد.» («ملاحظات پیرامون برخی مناقشات لفظی»، صص ۷۵، ۷۶).

بنابراین در این حالت کارگر ارزش اضافی‌ای برای خریدار کارش تولید نکرده است، ۶ شلینگ به سرمایه بدل نشده‌اند، شالوده‌ی تولید سرمایه‌داری محو و ناپدید شده است؛ اما دقیقاً بر اساس همین شالوده است که کارگر کارش را می‌فروشد و کارش کارِ مزدی است. یا، کارگر برای ۱۲ ساعت کار کمتر از ۶ شلینگ، یعنی کمتر از ۱۲ ساعت کار دریافت می‌کند. مثلاً ۱۲ ساعت کار در ازای ۱۰، یا ۶ و غیره مبادله می‌شود. این برابر نهادنِ مقدارهای نابرابر فقط تعریف ارزش را منتفی نمی‌کند، چنین تضادِ خودِ منتفی‌کننده‌ای به هیچ‌وجه نمی‌تواند به‌مثابه قانون حتی بیان یا صورت‌بندی شود.<sup>[23]</sup>

این‌که بخواهیم مبادله‌ی کارِ بیش‌تر با کارِ کمتر را از تفاوتی که از لحاظ شکل وجود دارد، مشتق یا استنتاج کنیم، که در یک طرف شیئیت‌یافته وجود دارد و در طرف دیگرش زنده، رویکردِ بیهوده‌ای است.<sup>[24]</sup> این حرف به‌مراتب سخیف‌تر و پرت و پلاتر می‌شود، وقتی بدانیم که ارزش یک کالا نه به‌وسیله‌ی مقدار کار زنده‌ای که در آن شیئیت‌یافته، بلکه به‌وسیله‌ی مقدار کار زنده‌ای که برای تولیدش ضروری است، تعیین می‌شود. فرض کنیم کالایی معرف ۶ ساعت کار است. اگر اختراعی صورت بگیرد که با تکیه بر آن‌ها بتوان همین کالا را در ۳ ساعت تولید کرد، ارزش همان کالای نقداً تولیدشده و موجود، کاهش می‌یابد و به نصف می‌رسد. این کالا، حالا بجای ۶ ساعتِ قبلی، معرف ۳ ساعت کارِ لازم اجتماعی است. بنابراین، آن‌چه مقدار ارزش کالا را تعیین می‌کند، مقدار کاری است که برای تولیدش لازم است، نه شکل شیئیت‌یافته‌ی این کار.

آن‌چه در بازارِ کالاها در برابر دارنده‌ی پول ظاهر می‌شود، در حقیقت کار نیست، بلکه کارگر است. چیزی که کارگر می‌فروشد، نیروی کار است. اما به محض آن‌که کارش واقعاً شروع شد، دیگر به او تعلق

---

<sup>[23]</sup> «اگر کار به‌مثابه یک کالا، و سرمایه که محصول کار است، به‌مثابه کالایی دیگر تلقی شوند، آن‌گاه، اگر فرض بر این باشد که ارزش‌های این دو کالا به‌وسیله‌ی مقدار کار برابری تعیین شده‌اند، مقدار معینی کار ... در ازای مقدار معینی سرمایه مبادله می‌شود که به‌وسیله‌ی همان مقدار کار تولید شده‌اند؛ کارِ گذشته ... در ازای همان مقداری مبادله می‌شود که کارِ حال و حاضر. اما رابطه‌ی ارزش کار با کالاهای دیگر ... از طریق مقدارهای برابر کار تعیین نمی‌شود.» (ای. جی. ویکفیلد در ویرایش اثر آدام اسمیت، «ثروت ملل»، لندن ۱۸۳۵، بخش یک، ص ۲۳۰، ۲۳۱، پانویس).

<sup>[24]</sup> «باید به توافقی عمومی رسید» (از طریق انتشار «قرارداد اجتماعی» نیز) «که در هر زمانی کارِ پیشاپیش انجام‌شده در ازای کاری که قرار انجامش هست، مبادله شود، لازم است دومی» (سرمایه‌دار) «ارزش بیش‌تری از اولی» (کارگر) «دریافت کند.» (سیسموند (یعنی سیسموندی) «درباره‌ی ثروت تجاری»، ژنو ۱۸۰۳، کتاب اول، ص ۳۷).

ندارد و بنابراین دیگر نمی‌تواند فروخته شود. کار جوهر و سنج‌های ذاتی یا درون‌ماندگار (immanent) ارزش‌هاست، اما خودش ارزشی ندارد.<sup>[25]</sup>

در عبارت «ارزش کار»، مفهوم یا مقوله‌ی ارزش (Wertbegriff) نه فقط کاملاً محو و نابود شده، بلکه به نقطه‌ی مقابل خود وارونه شده است. این عبارت، عبارتی خیالی، مثل عبارت ارزش زمین است. با این حال این عبارتهای خیالی از خود مناسبات تولیدی سرچشمه می‌گیرند. این‌ها مقوله‌هایی برای شکل‌های پدیداری روابط ذاتی هستند. این‌که اشیاء در پدیدارشدن یا به دید و دیده درآمدن‌شان، اغلب خود را وارونه می‌نمایانند، تقریباً در همه‌ی علوم امری آشنا و شناخته‌شده است، جز در اقتصاد سیاسی.<sup>[26]</sup>

اقتصاد سیاسی کلاسیک مقوله‌ی «قیمت کار» را، بدون هرگونه نقدی، از زندگی روزمره عاریه گرفت تا سپس بپرسد این قیمت چگونه تعیین می‌شود؟ اقتصاد سیاسی کلاسیک خیلی زود دریافت که تغییر در نسبت تقاضا و عرضه برای قیمت کار، درست مانند هر کالای دیگر، هیچ چیزی را توضیح نمی‌دهد جز همین تغییر را، یعنی نوسان‌هایی را که قیمت بازار کمتر یا بیش‌تر از یک مقدار معین دارد. اگر تقاضا و عرضه بر هم منطبق باشند، بنا بر فرض ثابت‌ماندن بقیه‌ی شرایط، نوسان‌ها متوقف می‌شوند. در این حالت، تقاضا و عرضه دیگر نمی‌توانند هیچ چیز را توضیح بدهند. بنابراین به این نتیجه رسیدند که اگر عرضه و تقاضا بر هم منطبق یا همپوش باشند، قیمت کار عبارت از مقداری معین و مستقل از رابطه‌ی

---

<sup>[25]</sup> «کار که یگانه سنج‌های ارزش ... و آفریننده‌ی تمامی ثروت‌هاست، کالا نیست.» (ت. هاجسکین، ص ۱۸۶).

<sup>[26]</sup> «برعکس، تلقی چنین عبارتی به‌مثابه خیالپردازی‌های آزادانه و شاعرانه‌ی صرف، فقط نشان‌گر ناتوانی واکاوی است. بنابراین، علیه این عبارت پروتُن: «بعضی‌ها می‌گویند که کار ارزشی دارد، نه به‌عنوان یک کالای حقیقی، بلکه از زاویه‌ی ارزشی که فرض می‌کنند به‌طور بالقوه در آن گنجد است. ارزش کار یک اظهار تجسمی است»، من می‌گویم: «او در کالای کار، که واقعیتی مصیبت‌بار است، فقط یک حذف قرینه‌ی دستور زبانی می‌بیند. بر اساس این نظر، کل جامعه‌ی امروزی که بر شالوده‌ی سرشت کالایی استوار است، فقط مجوزی شاعرانه است که بر یک اظهار تجسمی استقرار یافته است. جامعه که می‌خواهد «همه‌ی ناسازگاری‌ها را از خود بزدايد»، که زیر بارشان در رنج است، کافی است که عبارات زنده را حذف کند، بنابراین زبان را تغییر می‌دهد و برای این مقصود کافی است به آکادمی مراجعه کند و از او نسخه‌ی تازه ویرایش‌شده از واژه‌نامه‌ی زبان را بخواهد.» (ک. مارکس، «فقر فلسفه»، ص ۳۴، ۳۵). البته کار به‌مراتب راحت‌تر این است که اساساً مفهوم معینی به ارزش منسوب نشود. در این صورت می‌توان بدون کوچک‌ترین دردسری هر چیز دیگری را مصداق این مقوله قلمداد کرد. مثلاً مانند ژ. ب. سیه، «ارزش (valeur) چیست؟ پاسخ: «همان چیزی که یک چیز می‌ارزد» «و قیمت» (prix) چیست؟ پاسخ: «ارزش یک چیز، بیان‌شده در پول» و در این باره که چرا «کار زمین ... ارزشی» دارد؟ «چون آدم برایش قیمتی قائل است». به این ترتیب ارزش چیزی است که یک چیز می‌ارزد و زمین «ارزشی» دارد، چون آدم ارزشش را «در پول بیان می‌کند». باری این روش بسیار ساده‌ای برای فهم چرایی و چگونگی چیزهاست.

تقاضا و عرضه است، همانا قیمت طبیعی کار است؛ و به این ترتیب آن چه در واقع باید موضوع واکاوی قرار بگیرد، کشف شد. بعضی‌ها دوره‌ی طولانی‌تری از نوسان‌های قیمت بازار، مثلاً یک‌سال، را در نظر گرفتند و سرآخر کشف کردند که این بالا و پائین رفتن‌ها زمانی هم‌تراز می‌شوند و به یک مقدار متوسط و میانگین می‌رسند؛ به یک مقدار ثابت. این مقدار ثابت مسلماً باید به‌نحو متفاوتی با انحرافات که خود را جبران می‌کنند، تعیین شود. این قیمت که فراتر از قیمت‌های تصادفی بازار برای کار و تنظیم‌کننده‌ی آن است، یعنی «قیمت ضروری» (فیزیوکرات‌ها) یا «قیمت طبیعی» (آدام اسمیت) درست همان‌طور که در مورد همه‌ی کالاهای دیگر صادق است، فقط می‌تواند ارزشش باشد که در پول بیان شده است. اقتصاد سیاسی خیال می‌کرد که با این شیوه از طریق قیمت‌های تصادفی کار به عمق ارزش‌شان رسیده است. این ارزش هم به‌نوبه‌ی خود، مانند همه‌ی کالاهای دیگر از طریق هزینه‌های تولید تعیین می‌شد. اما هزینه‌های تولید کارگر چه چیزی است؟ یعنی هزینه‌هایی که خود کارگر را تولید و بازتولید می‌کنند؟ اقتصاد سیاسی ناآگاهانه خود را درگیر این پرسش به‌عنوان پرسشی اصیل کرد، زیرا با درگیر شدن در موضوع هزینه‌های تولید کار به‌دور باطل افتاده بود و از جا تکان نمی‌خورد. بنابراین آن‌چه آن‌ها ارزش کار (value of labour) می‌نامند، در حقیقت ارزش نیروی کار است که در وجود کارگر در مقام شخص انسان موجودیت دارد و با کارکرد این نیرو یا توانایی، یا کار، متفاوت است؛ همان‌طور که یک ماشین با کارکردهای آن ماشین تفاوت دارد. سرگرم‌شدن به تفاوت قیمت‌های بازار برای کار با باصطلاح ارزشش، با رابطه‌ای که این ارزش با نرخ سود دارد، با ارزش کالاهایی که به میانجی‌کار ساخته شده‌اند و امور دیگری از این دست، هرگز موجب کشف این نکته نشد که این مسیر واکاوی، نه فقط از قیمت‌های بازار برای کار به آن‌چه ظاهراً ارزش کار نامیده می‌شود، راه برده بود، بلکه به تحویل و تجزیه‌ی دوباره‌ی خود همین ارزش کار به ارزش نیروی کار منجر شده بود. همان‌گونه که پس از این خواهیم دید، فقدان اشراف بر همین نتیجه‌ی واکاوی‌های خویش، پذیرش بی‌اما و اگر ناسنجش‌گرانه‌ی مقوله‌هایی مانند «ارزش کار»، «قیمت طبیعی کار» و چیزهایی دیگر از این دست به‌مثابه شایسته‌ترین بیان مناسبات مورد بررسی ارزش، اقتصاد سیاسی کلاسیک را درگیر سرگشتگی‌ها و تناقض‌هایی غیرقابل حل کرد، در جایی که اتفاقاً همین مقوله‌ها در اقتصاد یاوه‌سرا، به قرارگاه‌هایی استوار و مطمئن برای سطحی‌نگری‌هایی بدل شدند که در اساس کاری جز گماشتگی و ثناخوانی فرماندها نداشتند.

اینک نخست ببینیم ارزش و قیمت‌های نیروی کار در شکل دگردیسی‌یافته‌شان به‌مثابه کارمزد، چگونه خود را می‌نمایانند.

دانسته است که ارزش روزانه‌ی نیروی کار بر اساس تخمینی از طول عمر کارگر محاسبه می‌شود و این خود مطابق است با طول زمان معینی برای روزانه‌کار. فرض کنیم روزانه‌کار بنا بر عرف و عادت جاری ۱۲ ساعت باشد و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شلینگ؛ یعنی بیان پولی ارزشی که ۶ ساعت کار در آن بازنمایی شده‌اند. اگر کارگر ۳ شلینگ دریافت کند، در این صورت او ارزش نیروی کارش را که در طول ۱۲ ساعت در حال اجرا و اعمال بوده است، دریافت کرده است. اینک اگر این ارزش روزانه‌ی نیروی کار به‌مثابه بیان‌کننده‌ی ارزش کار روزانه تلقی شود، در آن صورت این فرمول به‌دست می‌آید: کار ۱۲ ساعته، ارزشی برابر با ۳ شلینگ دارد. به این ترتیب ارزش نیروی کار، ارزش کار، یا به‌زبان پول، قیمت ضروری‌اش را تعیین می‌کند. به همین دلیل اگر قیمت نیروی کار از مقدار ارزش نیروی کار انحراف داشته باشد، آن‌گاه قیمت کار نیز از باصلاح ارزشش انحراف خواهد داشت.

از آن‌جا که ارزش کار فقط بیانی غیرعقلایی برای ارزش نیروی کار است، خودبه‌خود بدیهی است که ارزش کار باید همواره از ارزش محصول کمتر باشد، زیرا سرمایه‌دار نیروی کار را طولانی‌تر از آن زمانی که برای بازتولید ارزش خود نیروی کار ضروری است وادار به اعمال و اجرای کارکرد خویش می‌کند. در مثال بالا، ارزش نیروی کاری که ۱۲ ساعت در حال اعمال است، ۳ شلینگ است، ارزشی است که برای بازتولید خود به ۶ ساعت کار نیاز دارد. اما ارزش محصولش، برعکس برابر با ۶ شلینگ است، زیرا نیروی کار در حقیقت طی ۱۲ ساعت اجرا و اعمال شده است و ارزش محصولش وابسته به ارزش خود نیست، بلکه وابسته به طول زمانی است که کاربست نیروی کار صورت گرفته است. نتیجه‌ای که از این استدلال به‌دست می‌آید، در نخستین نگاه، سخیف و یاوه به‌نظر می‌آید، زیرا می‌گوید کاری که ارزش ۶ شلینگی می‌آفریند، خودش ارزشی ۳ شلینگی دارد.<sup>[27]</sup>

بعداً دیده می‌شود: ارزش ۳ شلینگی که فقط بخش پرداخت‌شده‌ی روزانه‌کار، یعنی کار ۶ ساعته در آن نمایندگی شده است، در مقام ارزش یا قیمت کل روزانه‌کار ۱۲ ساعته‌ای پدیدار می‌شود که در آن ۶ ساعت پرداخت‌نشده گنجد است. بنابراین شکل کارمزد هرگونه رد و نشانی از تقسیم روزانه‌کار به کار لازم و کار مازاد، به کار پرداخت‌شده و پرداخت نشده را پاک و محو می‌کند. هر کار هم‌چون کار پرداخت‌شده پدیدار می‌شود. در شرایط بیگاری، کار بیگاری‌کننده برای خودش و کار اجباری‌اش برای ارباب زمیندار، به‌لحاظ مکانی و زمانی و به‌نحو محسوس و قابل لمس از یکدیگر جدا و متمایزند. در

<sup>[27]</sup> نک به کتاب: «پیرامون نقد اقتصاد سیاسی»، ص ۴۰، جایی که اعلام کرده بودم این مسئله باید در بررسی سرمایه حل شود: «تولید بر اساس ارزش مبادله‌ای که صرفاً به‌وسیله‌ی زمان کار تعیین می‌شود چگونه به این نتیجه راهبر می‌شود که ارزش مبادله‌ای کار، کوچک‌تر از ارزش مبادله‌ای محصولش است؟»

شرایط برده‌داری حتی بخشی از روزانه‌کار که طی آن برده فقط ارزش وسائل معاش خود را جایگزین می‌کند، و بنابراین، در حقیقت برای خودش کار می‌کند، به‌مثابه کار برای ارباب پدیدار می‌شود. همه‌ی کارش هم‌چون کار پرداخت‌نشده جلوه می‌کند.<sup>[28]</sup> در شرایط کار مزدی به وارونه، حتی کار مازاد یا کار پرداخت‌نشده نیز هم‌چون کار پرداخت‌شده جلوه می‌کند. در آن‌جا، رابطه‌ی مالکیت، کار برده برای خود را پنهان می‌کند، در این‌جا، رابطه‌ی پولی، کار رایگان کارگر مزدبگیر را.

بنابراین باید اهمیت تعیین‌کننده‌ی دگرذیسی ارزش یا قیمت نیروی کار به شکل مزد یا به ارزش یا قیمت خود کار را دریافت. همه‌ی تصورات حقوقی چه از آن کارگران، چه سرمایه‌داران، همه‌ی رازآمیزی‌ها و رازورزی‌های شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، همه‌ی توهمات درباره‌ی آزادی و همه‌ی پرگویی‌های توجیه‌گرانه‌ی اقتصاد یاوه‌سرا بر این شکل پدیداری استوارند که رابطه‌ی واقعی را غیرقابل رؤیت می‌کند و دقیقاً وارونه‌اش را می‌نمایاند.

در حالی که تاریخ جهان برای کشف راز کارمزد و دیدن پس‌پشت آن نیازمند زمانی بسیار طولانی بوده است، برعکس، هیچ کاری ساده‌تر از فهم ضرورت و علت وجودی (raison d'être) این شکل پدیداری نیست.

مبادله بین سرمایه و کار نخست کاملاً به همان شیوه‌ای به ادراک عرضه می‌شود که خرید و فروش همه‌ی کالاهای دیگر. خریدار مبلغ معینی پول می‌دهد و فروشنده جنسی به او تحویل می‌دهد که با پول متفاوت است. آگاهی حقوقی حداکثر در این‌جا تفاوتی مادی را می‌بیند و می‌شناسد و آن را در فرمول‌هایی صورت‌بندی می‌کند که به‌لحاظ حقوقی هم‌ارز اند؛ من می‌دهم تا تو بدهی؛ می‌دهم، تا تو عمل کنی؛ من عمل می‌کنم تا تو بدهی، و من عمل می‌کنم تا تو عمل کنی.

بعلاوه: از آن‌جا که ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی به‌خودی‌خود، اندازه‌هایی غیرقابل مقایسه‌اند، عبارت‌هایی مانند: «ارزش کار» یا «قیمت کار» غیرعقلایی‌تر از عبارت‌هایی مانند «ارزش پنبه» یا «قیمت پنبه» پدیدار نمی‌شوند. علاوه براین، مزد کارگر بعد از انجام کار پرداخت می‌شود.

---

<sup>[28]</sup> نشریه‌ی «ستاره‌ی صبح» (Morning Star) چاپ لندن و ارگان تجارت آزاد که تا مرز لودگی خوش‌خیال است، در طی جنگ داخلی آمریکا بارها و بارها و با بیش‌ترین برآشفستگی اخلاقی انسانی، اطمینان می‌داد که در «ایالات کنفدراسیون»، بردگاه سیاه (Neger) کاملاً به رایگان کار می‌کردند. این نشریه‌ی لعنتی می‌بایست هزینه‌ی روزانه‌ی چنین برده‌ای را با کارگران آزاد در محله‌ی ایست‌اند (East End) لندن مقایسه می‌کرد.

پول در ایفای نقش خود به‌مثابه وسیله‌ی پرداخت، ارزش یا قیمت جنس تحویل داده‌شده، و در مورد فعلی، ارزش یا قیمت کار انجام‌شده را، بعداً متحقق می‌کند. سرانجام، «ارزش مصرفی» ای که کارگر به سرمایه‌دار تحویل می‌دهد، در حقیقت نیروی کارش نیست، بلکه کارایی این نیروی کار، یا کاری معین و مفید، دوزندگی، کفشگری، بافندگی و غیره است. این که همین کار معین و مفید از وجه دیگرش، عنصر عام و ارزش‌آفرین است و ویژگی‌ای است که آن را از همه‌ی کالاهای دیگر متمایز می‌کند، بیرون از قلمرو فهم متعارف قرار می‌گیرد.

اینک از جایگاه و منظر کارگری به ماجرا نگاه کنیم که در ارزیابی کاری دوازده ساعته، ارزش محصولی که مثلاً در بردارنده‌ی کاری شش ساعته است را دریافت می‌کند، بگوییم مثلاً ۳ شلینگ؛ یعنی در حقیقت کار دوازده ساعته‌اش وسیله‌ی خرید ۳ شلینگ را به او برمی‌گرداند. در این شرایط، ممکن است ارزش نیروی کار کارگر به موازات ارزش وسائل معاش معمول و متعارفش تغییر کند و از ۳ شلینگ به ۴ شلینگ برسد یا از ۳ شلینگ به ۲ شلینگ نزول کند، یا این که ممکن است در حالی که ارزش نیروی کارش تغییری نکرده است، به دلیل تغییر نسبت تقاضا و عرضه، قیمت کارش به ۴ شلینگ افزایش، یا به ۲ شلینگ کاهش یافته باشد، او به‌رحال همیشه ۱۲ ساعت کار تحویل داده است. بنابراین هر تغییری در مقدار هم‌ارزی که او دریافت می‌کند، در چشم او ضرورتاً به‌مثابه تغییری در ارزش یا قیمت ۱۲ ساعت کارش پدیدار می‌شود. برعکس، این اوضاع و احوال، آدام اسمیت را که روزانه کار را مقداری ثابت تلقی می‌کرد،<sup>[29]</sup> حتی به این نتیجه می‌رساند که مدعی شود ارزش کار مقداری ثابت است، چه ارزش وسائل معاش تغییر بکند یا نکند و چه، بنابراین، روزانه کار معرف پول بیش‌تر یا کم‌تری برای کارگر باشد.

از سوی دیگر از منظر سرمایه‌دار؛ البته او می‌خواهد بیش‌ترین کار ممکن را با کمترین پول ممکن به‌دست آورد. بنابراین آن‌چه عملاً مورد علاقه و توجه اوست، اختلاف و فاصله بین قیمت نیروی کار و ارزشی است که کاربست کارایی نیروی کار خلق می‌کند. اما او در صدد خرید همه‌ی کالاها به ارزان‌ترین حد ممکن است و همه جا سودش را با این ترفند خیلی ساده توضیح می‌دهد: زیر ارزش خریدن و بالای ارزش فروختن. بنابراین او متقاعد نمی‌شود که اگر چیزی مثل ارزش کار واقعاً وجود داشته باشد و او این ارزش را واقعاً پرداخت کرده باشد، در آن صورت نه سرمایه‌ای وجود خواهد داشت، و نه پولی می‌تواند به سرمایه بدل شود.

---

<sup>[29]</sup> اسمیت به‌هنگام بررسی کارمزدِ قطعه‌کاری، صرفاً به‌طور تصادفی به انواع گوناگون روزانه کار اشاره می‌کند.



علاوه بر همه‌ی این‌ها، حرکت واقعی کارمزد پدیده‌هایی را نشان می‌دهد که به‌نظر می‌رسد ثابت می‌کنند آن‌چه پرداخت می‌شود ارزش نیروی کار نیست، بلکه ارزش کارآیی‌اش، همانا خودِ کار است. این پدیده‌ها را می‌توانیم به دو طبقه‌ی بزرگ ارجاع دهیم. نخست: تغییر کارمزد همراه با تغییر طولِ زمانِ روزانه‌کار. از این لحاظ چنین نتیجه‌گیری‌ای ممکن می‌شود که این ارزش ماشین نیست که پرداخت می‌شود، بلکه کارآیی آن است، زیرا مخارج استفاده از یک ماشین در یک هفته بیش‌تر از مخارج آن در یک روز است. دوم: اختلاف فردی در کارمزدهای کارگران گوناگونی که کارآیی واحدی دارند. البته، بی‌آن‌که بخواهیم به توهّمات دامن بزنیم و ساز و کار شیوه‌های تولید گوناگون را نادیده بگیریم، این‌گونه اختلاف‌های فردی در نظام برده‌داری هم هست، یعنی در جایی که خودِ نیروی کار، رُک و پوست‌کنده و بدون ادا و اطوار فروخته می‌شود. اما فرق قضیه این است که در نظام برده‌داری، امتیاز یک نیروی کارِ بالاتر از سطح میانگین، یا کم‌وکاست نیروی کارِ دیگر، پائین‌تر از سطح میانگین، و بالِ گردن برده‌دار است، ولی در نظام کارِ مزدی بر عهده‌ی خودِ کارگر است؛ زیرا در یک حالت، کارگر نیروی کارش را خودش می‌فروشد و در حالت دوم، نیروی کارش از طرف فرد ثالثی فروخته می‌شود.

در ضمن، آن‌چه در مورد شکلِ پدیداریِ «ارزش و قیمت کار» یا «کارمزد» در تمایزش با رابطه‌ی بنیادین این پدیدارشدن، یعنی ارزش یا قیمت نیروی کار، صدق می‌کند، همان است که در مورد همه‌ی شکل‌های پدیداری و پس‌زمینه‌ی پنهان‌شان معتبر و صادق است. اولی‌ها، خود را خودانگیخته و بی‌میانجی بازتولید می‌کنند، مانند شکل‌های اندیشه که همیشه و همه‌جا رایج‌اند؛ دومی‌ها، باید نخست از سوی علم کشف شوند. اقتصاد سیاسی کلاسیک تا اندازه‌ای به محتوای حقیقی و اصل قضیه نزدیک می‌شود، بی‌آنکه بتواند آن را به‌نحوی آگاهانه صورت‌بندی کند. او به این کار قادر نیست، مادام که در پوستِ بورژوازی‌اش پیچیده است.